

کتاب  
هو العزیز

سه گذشت مرتبه من پورستت خانم اکیسی در هندوستان

مترجم

جناب جلالتاب اعتماد السلطنة العلیه وزیر انظمامات و  
مترجم مخصوص حضور پیمایون ششاپنشا ہی خلد

اللہ ملکہ  
*A History of an  
English Lady  
named Mistress Hor-  
seter in the Indian  
Mutiny 1857  
A.D.*

## بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست که بزرگترین سوانحی که در سال هزار و هشتصد و پنجاه و هفت میلادی مطابق سنه ۱۲۷۴ هجری گریز رخ نمود و بلوای عام هندوستان بود که حدود آن برای دولت انگلیس اسباب تشویش و بیم و موجب خطر اب عظیم و مایه آملاف نمودن خطیره و ابلاک نفوس کثیره گردید و چنانچه این فتنه در آسمای جنگ سو استقامت و افاق افتاده یا متعارف گنازعت دولین ایران و انگلیس روی داده بود بر این مکن بود که دست اقدار انگلیس بالمره از ساحت هندوستان کوتاه کرد اما در اسباب بیان شورش آنچه تحقیق رسیده و خود سیاسیون انگلیس نیز استرار و تصدیق نموده اند این شورش ناشی از بیجان خیالات ملتیه بوده و موجب آن راه سبب سیاست بی مهالاتی و قلت عزم و شدت حرص لرود الهوزی حکمران هندوستان و کونیند که چون چندین تن از سلاطین و راجگان بزرگ هند را متوالیا مغلوب و دست اقدار فرما از ملک موروث مغلوب نموده و تخم عداوت در میان باالی پشاند و از

مردم خرم و سو و تدبیر بعضی تبدیل تغییر در رسوم مملکت و قوانین دولت  
 داده بود و از گنوی نیز و احقاق حقوق محنتان و میوزید و از اجرای امور  
 قصور و اشتباهات آنزجار طبع و نکسار قلوب و خلعان ضمایر و بیجان  
 خواطر اهلای گردید لیکن تکلیف بیان که تا آن زمان هفتاد و پنج سال بود بطور  
 اصلاح مالک ممالک قسبه هندوستان شده و قدرت ظاهری آنها مانده تکره و قنای  
 گردیده بود از روی کمال سرور و غلبه غرور در روز نامحبات و جزای  
 خود غنوشتمند که آنچه ظل قدیمه و دول عظیمه عالم پامی همت و دست  
 قدرتشان از نیل بدان کوتاه بود و دولت نکلیس بدستباری دانش و پایداری  
 کوشش جهان گردی و دریا نوردی نموده تا سلامت تدبیر نه بصرامت  
 شمشیر آن را بدست آورد یعنی دول سایر روزگاری دراز در آرزوی  
 این بودند که علاوه بر سلطنت موروث و مملکت محروس خود قطع  
 زبانی از حواشی قایلیم استعمار کنند یا بلذو بحیطه تنجیر در آورند و مقدر  
 نمی افتاد و لیک دولت نکلیس با سهل و سایل مملکت وسیعی مثل هندوستان  
 تحت سلطنت خویش در آورده و بر پانصد کشور نفس تدبیر صواب  
 مالک الترقاب شد روزگاری از این سشاد و ما اینها و افتخارات  
 گذشته که آن فتنه عظیم که نمونده آن زلزله التماه شیمی عظیم بود نکلیس  
 مشرور را از خواب غفلت و غرور بیدار و از مستی آن نخوت و سرور  
 بشیار کرد مردم هند نظر بجاوت طلبیه و مباحثه طلبیه و متابعت افکار  
 خود مشهور شد بداشتند مسلمانان که خود را مالکین سخی هندوستان

سبب آنست که چون مدت مدیدی وزیر بار اطااحت و بقصد انقیاد انگلیسیها  
 خود مانده بودند تا آخر الامر ناگزیر سربسکشی و نافرمانی برداشتند  
 اما سنده و پادشاهی به تعصب غریبی مشارکت و موافقت با آنها نمودند بدو  
 نافرمانی و طغیان از طرف سپاهیان بروز کرد و افواج پانزده یابست  
 ملت پندهستان در شورش و سرکشی با یکدیگر پدید آمدند و پیش  
 این فایده نخواست از بنگاله زبان آکیده رفته رفته رو به از دیاه گذاشت تا اکثر  
 قریب سه هزار پند را فرو گرفت یاغیان ابتدا در سه تنه شکست خوردند  
 و پس از آن مدت در واپس اجتماع نموده پادشاه سابق و پل را که از دو دو مان  
 سیه تیمه گو رو کاتی بود به سلطنت برداشتند سکنه کلکته هم بلافاصله شور  
 و در این سینه نامه سه نفع از به دارهای معتبره انگلیس به بلات رسیدند  
 حکمت او و نیزه آغاز طغیان نمود عساکر پندی در یاغیگری ثابت و در  
 شهر کاون پور به حسی طغیان بدرجه بحال رسید و شراره شد از قتل  
 شک و ترانگلیسیان را به سخت و دایره فساد تا بلاد اکره و جنبی و  
 یافت آخر الامر به حمت بسیار و اتلاف عساکر بسیار در ستم ما و ستم ما  
 قشون انگلیس شهر و پل را مجدداً تصرف و پادشاه موقتی آنجا که پیری  
 نمود ساله بود در حال فرار گرفتار شد و دو پسر او بقتل رسیدند و در پی ختم  
 نوامبر شهر لکنو نیزه مفتوح عساکر انگلیس گردید با لجه و بناله این شورش  
 تا اوایل تابستان سال ۱۸۵۸ مسیحی مطابق سنه ۱۲۷۵ هجری امتداد یافت تا  
 توسط کامبل سردار کل انگلیسی این فغانه بالمره مرتفع و امنیت کامل در

تمام مملکت هند حاصل گردید و سه دارش را بیدار لقب کرد و کلید دادند  
 و از آن تاریخ کمپانی هندوستان موقوف و متروک شد و مستقیماً از  
 طرف سلطنت انگلیس برای هندوستان تعیین فرمانفرما و نایب مناب مستقل  
 نمودند و مملکت هند در جرگه و زراعی و دیار انگلیس وزیر مخصوص به سسانند  
 اما در این فائده جمعیتی کثیر از انگلیسیان از اناث و ذکور و شیخ و شاب شریف  
 پلاک آتش سیده و از بختی استیفانها جماعتی از نسوان بیوه و بیگس نیز  
 ماندند که بعد از رفع فائده سفاین انگلیس آنها را حمل بانگستان نمود و از نظر  
 آن بدبختان این خانم انگلیسی متوجه مستمسک بود و در گذشته  
 خویش را در هاشمخانه پاریس برای دکتور فلکس میارو طبیب اومی خود  
 حکایت نموده است چون سه گذشته او زیاد و موجب تیرت و مایه عجزت  
 بود محض تنبیه ارباب بیار و نعمت و اعتبار خند او ندان رفاه و راحت آن  
 بنده در گاه جهان پناه حسن بن علی الماعنی المدعو به اعتماد سلطنت حمایت  
 آن اقدام و اهتمام نمود تا خوانندگان را عجزتی است و او و شکر نعمت امتیاز  
 فریفته نیست شمارند و ارباب متوال اقبال از سبب تبادل نال غفلت نور  
 باری شرح شورش هندوستان و سوانح این سال را مفصلاً در دست واک  
 ولی چون ذکر و بیان آن موجب تطویل و بسبب و ن از این قصد بود صرف نظر از  
 نموده و فقط محض تمهید مقدمه بذکر جمعی از جهات اصلی شورش  
 هندوستان و چگونگی آن گفتار رفت و اینک  
 بر سه دهان رویم

مقدمه از قول دکتر فلکس منار و طبیب

دکتر فلکس منار و طبیب گوید در همانخانه از همانخانهای شهر پاریس  
 منزل داشتیم از قضایای اتفاقیه زنی انگلیسی ستاده بمسجورستت  
 نیز در همان همانخانه منزل نمود در شورش و خونریزی هندوستان که  
 بدان اشاره شد زینهای بسیار بود و دخترهای زیادیتیم شدند که کشتی دو  
 انگلیسی با نرود روزیکه آنها را از کلکتة حمل کرده بمصر و از آنجا بانگلایس می  
 آورد و مسترس پورستت یکی از آنها بود این زن پس از آنکه وارد انگلیس شد  
 چون بعضی از اقارب شوهرش در فرانسه سکنی داشتند باسیدتلف  
 تفقد آنها پاریس آمده در اینجا ناخوش شد و من طبیب و معالج او بودم  
 چون ما اطباء عاده حالت کجماوی و بحس در امور داریم که فی الحقیقه این  
 حالت از شرایط حرقه مایه باشد از زن مشارالیهما سوال کردم  
 که ابتداء علت و سبب حدوث مرض او چه بوده است او شرحی از سر  
 گذشت بدینجی و بنیوانی خود در هندوستان برای من نقل کرد و بر من  
 معلوم شد که عمده ناخوشی این زن روحانیت و بیشتر مرض او علین  
 غصه و غم کمال فقر و پریشانی و مرض جسمانی او نسبت بامراض روحانی  
 خیلی کمتر است تقریرات مترسجورستت مرابوحشت انداخت و  
 معلوم شد که این چاره باکمال خوشنحی و سعادت در هندوستان  
 زندگی مینموده و تمول زیادی داشته است شوهرش مردی بنیام  
 مردمان و با وفادترش جوانی زیبا پسرش طفل انا خوشش ادا و اماوش

مروی با صدق صفا در خانه با طه بند و ستان ابتدا شوهر و اما دوش  
 شسته میشوند بعد کار و خرد و پیه شش بهلاکت منجر میشود مال و مکتش  
 نیز فانی و نابود میگردد و پیش از شنیدن این حکایت غم آنکه در آن زنا  
 بیدرمان دیدم زیرا که امر از حیوانی بمداوات طبیب عاویق و  
 استعمال دوائی نافع ممکن است رفع شود اما ناخوشیهای روحانی  
 را جز آنهاییکه بدو اند خرق عادت نمود کسی نمیتواند معالجه نماید چون  
 سرگذشت این خانم انگلیسی خالی از غرابت نبود و برای آتیه او حکم یادگاری  
 دشت از او اجازه خواستم که آنچه را برای من گفته و من از او شنیده ام  
 برشته تحریر آوردم

شرح سرگذشت مترس و رستت

در یازدهم ماه مه هزار و شصت و پنجاه و هفت سی و هفت مطابق هزار و  
 دوست و هفتاد و پنج هجری مکننت و مال و اهل عیال آن نسبت بسیار  
 بیشتر شده بود بعد از شانزده سال که از من ولدی نیامده و یکبار و ازین  
 موبیت عظمی فوسید بودم خداوند بمن پیه عطا کرد و کویا حکیم مقتدر  
 و لطیف قادر بنظر مرحمت ملاحظه روزگار آتیه را میفرمود که بودم طاهر و  
 ختم آکن که در این نزدیکیها سیبایستی صورت بکیر و لایه از حجر  
 من دور و مجور شود تلافی نسر ماید و مراد و نیات آنها نکند ارد شوهر من  
 در این وقت مصتم تدارک مرحمت ما از بند و ستان بفرنگ بود و فرزند  
 که در بند و ستان داشتیم که از آنجا نایل عمل می آوردیم میخواست یا کلینیه

نفر و شد یا اجاره دهد برای اجرائی این مهتد روز پارا علی التوالی با اولیای  
 در کلاته یا در سنس یا بمبئی بودند مکاتبه مینموده اجوبه که بشود من میسر سید  
 که عذری برای حصول این مهتد و بود غالباً با اختصاص ختم میشد با تقاضات  
 و ادق که در ممالک فرنگ همو ما و در سندهستان خصوصاً در وادو یا  
 قریب بظهور است مثلاً در هند کاغذ آخری که بمبار سیده بود و حضرات  
 و لالان نوشته بودند که عساکر پون بنده و سستان که در بنگاله و سانه  
 تقاضا میندستند در حدود شورشند طغیان و شورش عساکر بومی بواسطه  
 تعصب وینی آنها بوده است و از جمله اسباب شورش و طغیان اینکه  
 همگامانیکه بجهت تفنگ علی الخصوص تفنگهای تپه پرتل بنده و سستان میشد  
 بنا بوضع جدیدی که محمول گردیده بود قدری بچربی آلوده میکردند  
 شکر باین مسلمان یابند و بتصور اینکه این چربی از پیه که از یا از شوم کاه است  
 و این پرو چون در میان ملل اسلامی و هندو یکی طرف پرستش و عبادت  
 است و دیگری مایه اجتناب و نفرت و قشون مزبور محکوم و مجبور  
 با استعمال آن بودند بر خود ناگوار و دشوار دیده و بند و ان از بر پیمان و  
 مسالین از علمای دین استغفای استعمال آنرا نموده پرو و طرف منع اکید  
 کردند این فقره یعنی فشنگ آلوده بچربی و بعضی مسائل دیگر در انظار  
 هند و سله چنین بدو داده بود که انگلیسها مخصوصاً قصدی حسنه  
 تو باین دینی با نماند ازند و باینجه سپاهیان هند مستخدم شورشند حتی در  
 یکی از مراسلات خبر شورشش فوج نوزدهنهم پایه نظام ساغور و پونا



مسطور بود که این فوج ابتدا علم طغیان بر ضد انگلیسها افروختند و  
 ملکر افغانه بارگن بور را آتش زدند و پیر شب در دوبات و قرای حوالی  
 دلی خانهای انگلیسها و ذارع آنها را غارت کرده با آتش بیداد میوزند بلکه  
 اهلیرانیه تقبل میسازند و همچنین بعضی از این هندیهها لباس درویشی یا  
 برهمنی در دوبات و آبادیهها کردند و شش پانزده و یکتسم نان کلوچه مخصوصی  
 با بالی تقسیم میکنند و این کلوچه پانزده است بکل نیلوفر طایفه ایک  
 علامت مخصوصی و یک اثر خاصی رویت این کل در حالت شورشیان دارد  
 زیرا که افواج بومی همگی مشق و حرکت نظامی احضار میشوند یا یکی از این کلوچه  
 شبیه بکل نیلوفر است یا یک کل نیلوفر طبیعی هستیست می بدست یکی از این  
 سر بازان بک و سینه مخفیته که هیچ در ظاهر معلوم نیست و بنده کیست و  
 و سینه و صول حسیت میرسد آن سر بازرستی خود که از یک قطار است میزند  
 و همچنین طور این کل نیلوفر یا کلوچه مشابه آن دست بدست از سر بازرستی  
 رویف اور رسیده همه سر بازهای آن فوج بآن نگاه می کرده و رنگ بشرف  
 آنها متغیر و آثار خشم و بیعتی در ایشان پیدا میشود و همه در حالت  
 سکوت هیچ بزبان نمی آورند اما در دل کینه انگلیسها را می پروراندند  
 این کلوچه یا کل نیلوفر آیا چه اثر و چگونه علامتی است هنوز در میان طوایف  
 هندوستانی انکشاف آنرا ننموده ایم خلاصه این اخبار موحش که  
 همه روزه بر سبیل اتصال بمایه رسید ما را دو جار خوف و وحشت غریبی  
 کرده بیشتر ما را بجهل انداخت که تدارک مسافرت بسمت فرنگ را دیدیم

ریاده در بند و نکت نمایم اما گاهی که در میان خود مان صحبت میداشتم  
 نظر باطنیان کافی که قدرت انگلیسها داشتیم و ضعف بلانهایتی که در وضع  
 بندها مشاهده میشدیم این تفصیل مکتوب حضرت دلالان را جز  
 قصه و افسانه فرض کرده و در نظرمان بطوری این مطالب محمول بر اغراق بود که  
 بالمال یقین کردیم حضرت دلالان مقصودشان بو حشت انداختن ماست  
 که ما نسیب ساع و عقار خود را بجهت ما بختها با آنها فروخته و راه خود را  
 گرفته بسمت فرنگ برویم یکی از صاحبان صباان فرج هندس که منصب  
 مایبی دشت و موسوم بود و پلیمان بود و دختر من با فرزند او بود و این برای بعضی  
 اغراق نویسی دلالان با ما هم عقیده بود اینچنان بر شب بزرگه ما که  
 بیرون شهر دلی بود میاید و ما را ولداری میداد و آنچه را در باب شهر  
 سپاهیان هندوستانی میشنید استماعی نمود و تفصیلات بیان  
 میکرد که در بعضی اوقات دیده شده است که چهار نفر صالحات انگلیسی بجا  
 فرج سپاهی هندی مانند شبانکه را می یک کله کوه سفید میشود حکم انی نموده  
 و کمال تحکم را با آنها کرده مبلغی صد مده با آنها وارد آورده اند ولداری پلیمان  
 نبود ساعتی چند اطمینان قلبی بیا میداد اما بعضی شبها که مشارالیه بمنزل  
 ما نمی آمد و این اتفاق غالباً وقتی روی میداد که در قلعه سینقور بقرا ولی نام بود  
 آنوقت بتم و غم بر ما مستولی شده کم کم بجز خوف و وحشت میکردید و  
 شریکه بنا نوشته و این تصویر غمناک را از برای ما رسم ساخته بودند  
 نظر ما بیدت و هیولانی پیدا کرده رفته رفته مجسم میکردید و بر شبها

عجیب و غریب و موخس و مهیب میدیدیم و ملهم غیبی قلب من خبر رسید  
 که باید بجهت اطلاق متصرفه خود را بفروشم و از هندوستان مهاجرت  
 نمایم چرا که آفتاب رفاهیت نامعلوم بود که میل باقول نموده و تاریکی شب  
 بدبختی بر سر ما پرده سپاهی افکنده است کاهی وحشت طوری من غلبه میکرد  
 که شوهرم میگفتم نیت بهما اطلاق خود را بفروشم بلکه کایه از دست بدیم چیزی  
 نقدینه که همراه داریم برداریم و فرار از یکی از سفایح بخاری بشینیم و نسبت  
 فرنگ روانه شویم ازین وحشت من شوهرم تخرید داشت بلکه کاهی مرا تخرید کرد  
 که تا محصول امسال ببردارم و یکبار دیگر ازین شجره که میوه اش روپیاست  
 بهره نبرم از هندوستان نخواهم رفت و حقیقه مزرعه که مادر آن علف نیل  
 میکاشتیم در سال مهال کزانی بما فائده می بخشید در تمام آن آبادی بلکه  
 در حوالی کلکتة مزرعه باین حاصل خیزی نبود و هر سال پانصد من نیل حاصل  
 داشت و مزرعه ما بقیمت عادلانه صد بیست و سه هزار تومان تقویم شده  
 بود و شوهرم را عقیده این بود که میگفت اگر سه سال دیگر هم در هندوستان  
 بمانیم مکنات ما بدوست هزار تومان خواهد رسید و چون ما آن دخترمان را  
 شوهر ندادیم و یک وجه نقدی بر کسم چهار بایستی باو عطا نمایم این سه  
 سال توقف ما در هندوستان بیست هزار لیره مکنات سابق ما علاوه میکرد  
 و این بیست هزار لیره معادل خواهی بود که من خواهم بگیرم دختر عزیز خود و او را  
 بخانه شوهر فرستیم هر قدر من شوهر من میخواستم بغناغم که رعایای اطراف  
 مزرعه ما که هندی هستند بما کمال عداوت را دارند و اگر حادثه روی دهد

مزرعه ما را خراب و خانه ما را بختی بختی کردند و مگر نبود و این مضایح عاقلانه و  
 ملائحات و وقت اندیشی من بکامیش بر او اثر نینمود با وجودیکه ما نسبت  
 بر بیانی اطراف کمال خوش سلوکی تمسک کردیم و روزی به کارگری قریب  
 یکروزه اجرت میدادیم بلکه از سایر زارعین انگلیسی که مثل ما زراعت نیل میکردند  
 بیشتر رعایت رعیت پذیرا میبودیم و باز از شته و وجود آنها آثار رنج  
 و کسبه و بغض و عداوت ظاهر بود در این اوقات یکی از اولاد کلکته  
 نزد شوهرم آمد و مبلغ کزانی برای مزرعه ما حاضر کرد و بود اما شوهرم  
 بطبع عیبت نزارید که در نظر داشت مزرعه را نفروخت و سهمت فرزند  
 نرفت و اکنون که بمنتهای سختی گرفتارم و در ورطه بدبختی دوچار نشویم  
 دارم نه سرزند نه خویش نه پیوند و سهم از مال منی در روزم بگوتهی  
 عفت میشود که ملهم خلیبی چطور در آنوقت این بدبختی را قلب من الهام کرد  
 بود با وجودیکه من طعنت بودم و به شوهرم اصرار میکردم که زودتر از  
 هندوستان بفرنگستان برویم او سخن درنشنید و بهار سیدانچه رسید در  
 یکی از ایام یعنی بهمانروز که دلال مذکور رسید زیاد سی بمزرعه ما آورد  
 بود که آنسار را اقباع کند و شوهرم مضایقه کرد و نفروخت بعد از شام  
 ما در کنار رودخانه چمنی که از پهلوی مزرعه من بود مسکنت با شوهرم آن  
 دخترم و وی پیام بود اما در دپه کوچکم و بی که سه سال بود کرد  
 مسکند هم و از عجیب اتفاقات صحبت ما در آن ساعت از قریب آن بود  
 که یکی از اعوان کشتیهای انگلیسی که در هند بود میخواست در هندوستان بماند

دارد و آن ترتیب را به تغییر و تبدیل مذہب بند و بطریق عیسوی  
 و این شخص کشتیش عقیده اش این بود که خواهی خواهی بنده و پادشاهان را باید محو  
 ساخت که مذہب عیسوی اختیار کنند این صحبت در میان ما محض نظر  
 طرح شده بود و هر کس رای خودش را احوال میکرد و پیشک میگردید چهار  
 نفر و در آن طفل سه ساله خود را داخل گفتگو کرده و هر چند این بود که مشاعر او هنوز  
 بدرجه نرسیده که طغنت این مطالب عمده شود بلکه باقصای طفولیت  
 مشغول لعب و بازی بود و کارش در راه منجمه بانیکه پسند قدی جلوه  
 از مابده و دوده باره جان روش را جت کرده دست در ابدست بکند  
 رسیدیم بموضعی که راه بواسطه جنگ از یک سمت و بواسطه رودخانه از  
 طرف دیگر تنگ شده و او با جی دشت در پیشی از او پیش بند و جلوه راه ما  
 در عرض جاوه بر رو خوابیده و راه را بر عا برین سد کرده بود و میل انجمه تبه که  
 جلوه رفت ہمینکه در ویش را بعضی جاوه خفته و پدید رسید و فریادی کشید و  
 بجله سمت ما برگشت و یلیا هم بود که دست الیخه هم را گرفته جلوه تر از من  
 من و شوهر هم پیدفت ہمینکه وحشت و میل را دید نزدیک در ویش شد و جلوه  
 تعیه تحکم نمود که برخیز و راه را باز کن در ویش عبت نمانی نخورده حرکت ننمود و بود  
 متعجب شد و چهار نفر صالحات انگلیسی که همیشه با او حرکت میکردند حکم  
 میداد که این سکر از زمین بردارید و برو خانه اندازید سکر باز با هم  
 اجرای حکم صاحب منصب خود دوید و چهار دست و پای در ویش را گرفتند  
 و از زمین بلندش کرده نخستند بآب بنید از زمین بجله خود را رسانیدند

آنها را مانع شدم بگریه از جیب خود در آورده بطنم و بیل و ادم که بدید  
 و بعد تا او آهوده بمسکن خود مراجعت کند و بیل روپیه را از من گرفت و بدون <sup>حشمت</sup>  
 نزد یک درویش نخته رفت و پول را بمحاذی دین او گذارد و باز مراجعت کرد  
 نزد من آمد درویش پول را برده است و آهسته خود را بمن در روضه خانه کشیده  
 راه بازار کرد و آن دو ویلها هم بود که از نزد یکی درویش گذشتند بانها یک  
 نگاهی کرده آهسته گفت که عاقبت با همای هندوستان از وجود شما  
 پاک و آزاد خواهد بود و متیکه شوهرم گذشت باز درویش آهسته  
 گفت که بزودی خدا پرستان و زمره اهل حق بر کفر و فحش و غلبه خواهند  
 کرد تا من و ویل از پهلوی او گذشته ایم من عستمانی کرده به ویل گفت که  
 خود را دیر وادی ای طفل بچاره این فندیه این بلارا از تو دور نخواهد کرد  
 حرفهای درویش خیلی بمن مؤثر گشت بعد از مراجعت بمنزل به داماد و  
 شوهرم کلمات درویش را تقریر کردم بود که جوانی بی عقیده بود ازین <sup>حشمت</sup>  
 من خندیده و از نفی و اغراق کوئی در اویش بند مثل چند آورده من نگاه  
 در خنده او را متابعت کرده و تهدید درویش را گوش شدم اما  
 در باطن و حشمت من زیاد تر از سابق شد در همان هفته شوهر من در  
 منزل صاحب منصبان نظامی ساغلو شهر ویلی بشام دعوت شده بود  
 وقت معین دیرتر بمنزل آمد تقریباً دو ساعت بعد از نصف شب که شد  
 او ترسید من زیاد از اندازه متوحش شدم و بیشتر و حشمت من ازین  
 بود که طاقت توک طاقت مخصوصی هستند در هند که در مذہب و طریقه آنها

ثوابیست اگر شخصی با کند ابریشمین خفه نمایند که غالباً در کنار ریل میرفته  
 بودند و در نیمه شب تنها یافته خفه نمایند صدم بودم که چهار نفر از نوکرهای  
 انگلیسی که در خدمت ما بودند مسلح کرده جلد شش بهرم بهر ششم در این  
 صدای بادی اسب شنیدم شوهرم با و چهار سوار سپاهی بندی انگلیس  
 و نجف و بهاشی وارد منزل شدند بی اختیار خود را در آغوش شوهر  
 انداختم و با حالت گریه و ندبه او را متنبه ساختم که دیر وارد شد شش  
 حذر سلب وحشت مینشد او بخند و مزاح مرا اطمینان میداد صحبت ما  
 مدتی طول کشید سوارانی که با او تامل همراهی کرده بودند بواسطه صیقل  
 وقت و عدم فرصت تامل نکردند که یک عطیه و انعامی بآنها داده شده  
 مراجعت نمایند بعد از یک ساعت که من تلفت این مطلب شد هم ناظران خوا  
 با و حکم دادیم مسلحی بطور انعام سواران مذکور بیدید جواب داد که آنها  
 رفتند و صبه نمودند و هنگام مراجعت به بهاشی خود می گفتند که انگلیس  
 بهیچ وجه ممنون خدمات ما نیستند این بی اعتنائی که این شخص ما کرد و حسامتی  
 نمود فرید بر سایر صدماقی شد که در این مدت متبادی از انگلیس آ دیده ایم و  
 سببست خدا تلافی خواهیم نمود با وجود این تهدیدات که از دور و نزدیک  
 بلوچش با میرسد شهر دلی و مزایع اطراف آن در نهایت اهمیت بود عمل  
 در ااعت و تجارت مثل سابق با کمال نظم و قاعده میگذشت در دلی اگر  
 و اگر آباد و سایر بلادیکه در کنار شاهراه بزرگ هندوستان واقع  
 شده است هیچ خبر و اثری از شورشش نبود اما از سیما و جنبه مسلمین هندو

که به سمت نوکری یا فلاحت نزد ما بودند علاوه بر ضامی و امارات شورش و بلو  
 امشود و وی پیدا بود حتی رعایا بسبب که زراعت از برای ما یا همسایگان ما میکردند  
 چندان از تسلط ما انگلیسان و لکنک و از وضع حکومت انگلیس نارضا بودند  
 که پرده پوشی و خودداری نمیتوانستند نمود سر به پای بومی که عصر با حسن  
 بودند و از شهر بیرون آمده در صحرای گرش مسک کردند مثل این بود که در راه  
 و رخنه مزارع و بیوت اطراف شهر که مساکن انگلیسیا بود تخمس مینمایند در این بین  
 اخبار موخشی و انباء شورش از طرف لوکنوف تسمیع مامیر رسید و او دو طایفه  
 شوکن از زوایا و مکامن بیرون آمده بدون وحشت و هراس از پلیس و حراس  
 انگلیس مشغول خند کردن و کشتن انگلیسها و سایر مردم هستند و همچنین طایفه  
 کاندو پنوا که پیوسته کانربت النوع کالی هستند اطفال انگلیسها را سرقت نموده  
 اصدقات مختلف معده هم تلف میکنند مخصوصا در ناحیه چیبور خانوادها  
 معتبر انگلیس را با سم و رسم مذکور میدارند که کاندو اطفال انگلیس را  
 ر بوده و برای خوش آمدن رب النوع کلی سر آنها را برید و اند و نیز خبر  
 میر رسید که مسلمین در مساجد و بندها در محابد خود نماز و دعا برای عود و  
 استقرار سلطنت در خانواده سلاطین قدیم از طایفه گورکایه می نمایند  
 عقیده عامه مسلمین و برهمنان هندوستان بر این بود که انگلیسها زیاده از  
 صد سال استقلال و تغلب در هندوستان نخواهند داشت پس ابتدای  
 استقلال استیلای آنها که از سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت شروع شد  
 لاحواله در این سال که هزار و هشتصد و پنجاه و هفت است یک قرن تمام



بایستی متبدل بضعف و سستی صان و انقراض و زوال شده باز سلاطین قدیم دلی  
 بر این ملک استولی کردند با وجود این تقاضای شهر دلی و اطراف آن بوده  
 بود ماه اوایل سلامت و خوشی ختم شد و بجای تمام مشغول مدارک  
 عروسی آلن و وییام بودیم و یازدهم ماه مه را میعاد این جشن  
 قرار داده بودیم که مدعویین در مزرعه ما حاضر شده عروسی آلن را برپا کنیم  
 اما فوسس که هموقت این عروسی چنانکه باید سه تکرفت مدعویین در روز  
 موعده و بساعت تعیین خانه شدند سفره گسترده میز میز افروخته  
 ماکولات و مشروباتی بسیار و پیاده با با همانها سفره خانه رفتیم هنوز  
 بر سر میز نشسته و مشغول خوردن نشدیم بودیم که سبیلی نامه پاشی  
 دست که ویلیام و اما و اما نام آن بود جو را نه در سفره خانه را ز کرده  
 بیجا با داخل شد و نزد ویلیام رفته مدتی با او سخنوی کرد اگر چه گفتگویش  
 مخفی و بطور سخنوی بود اما بسیار است که از او پرسیده بود که بدون اذن احوال  
 با سفره خانه گذشته و از این است که نامرتب و بیارسته بود و از بشرداش  
 که گواهی بو حشمت و خطرات حال او میسند او و از اینک صدایش  
 که با ترس و لرز از تکلم میکرد و سخنوی میسند که با صاحبخانه صحبت خود نمود  
 و حرکت دست که در بین تکلم از او مشاهده میشد طوری ما را بو حشمت انداخت  
 که حالت خوردن غذا از ما سلب شده است با با رفت و ما بی رویه  
 و این دیباشی جمع آمده و ایره وارانها را احاطه نمودیم بدون اینکه ویلیام  
 سبب سوالات ما جوابی بدید یا ملتفت و حشمت ما شود سبلی را مخص نمود

آن وقت رفتن به باو از بلند که ما همه شنیدیم باو گفت دستها  
 را جبر کن مسلح و حاضر باش که الان من آمده و شما را حرکت خواهم داد  
 به قدر ویلیام را التماس کردیم مگر چه حادثه رو داده است چنانچه گفت و چرا  
 دستها را قشون تو باید حاضر شود و خودت بجا میروی چند آنکه ما در سوال  
 بیشتره مبالغه و الحاح میکردیم و زیاد تراظهار وحشت مینمودیم از ویلیام کمتر جواب  
 می شنیدیم ساکت و صامت گشته و لب از نطق فرو بسته بود بعد از آنکه  
 هر بار ما از حد گذشت جواب داد که زترال که او بمن حکمی فرستاده است  
 که بعد خود را باو برسانم اما از بشزه ویلیام حالت اضطرار که مشاهده میشد  
 بود که آنچه بزبان میگوید خلاف آن است که در دل دارد آن دختر من نامزد  
 ویلیام و ستیای ویلیام را بدست گرفته عجز مینماید و التماس میکرد که  
 حقیقت مطلب را بیان نماید و او باز ساکت بود و هیچ نمیگفت تا آنکه نوکری  
 وارد اطاق شد و ویلیام اطلاع داد که سب حاضر است دست خود را از دست  
 نامزدش رها کرده بدون خدا حافظ از سفره خانه بیرون گشته و بر سب  
 خود نشسته بسمت دلی راند اما این مجله ویلیام در رفتن محض تدلیس و مقصود  
 این بود که از چنگ مانوان و اصرار و مبالغه که در کشف مطلب داشتیم رهایی  
 یابد چنانکه بعد از طلی کردن قدری از راه خیابان از پشت باغ مراجعت کرده  
 در نزدیکی عمارت سب خود را نگاه داشته پیاده شد و اسب را بدرختی بسته  
 مختصاً نزدیک عمارت آمده در مان را اشاره کرد شوهر مرا بیک تدبیری نزد او  
 بعضی مطالب لازم را باو اعلام کند من حسب از رفتن ویلیام با نهایت

غصه و اندوهی که داشتیم چون بلا بد از خوردن غذائی نیز بودیم و دوباره  
 باد عین بر سر نیز قرار گرفتیم در این بین در بان که شخص مستدی بود  
 و روزی ده مرتبه وارد اطاق شده باشو بر من حرف میزد با طاق و آمده  
 بدون اینکه تغییر لونی و بد نزدیک شوهرم آمد و بخوانی کرده شوهرم بلا  
 تامل برخاسته از سفره خانه بیرون رفت و ما مشغول خوردن غذا شدیم یکی از  
 همانان که منصب یاوری داشت و فوجش در اگر بود میگفت رفتن وی پیام  
 چندان اهمیت نداشتی ندارد و بلا سبب اسباب وحشت شما شده است آنچه  
 من گمان میکنم چون وی پیام بدون اجازه زنگ زد که او از سر باز خانه  
 بیرون آمده است زنگ زنی مشارالیه بجهت تنبیه او مخصوصاً در این مجلسی  
 که اسباب عروسی او برپاست خوشتر است او را که شمالی دهد این  
 صحبتها که آلوده به لطیفه و بلکه مضحک بود ما را بیچو چه از وحشت نیندخت  
 و مشغولان ساختند بجد قیقه ده دقیقه ربع ساخت بلکه نسیاحت گذ  
 شوهرم مراجعت نمود و در سه مرتبه خواستیم از سر نیز بر خیزیم و جهت  
 فحشیت او را بگفتیم محض اینکه بد عین مبادا وحشت نمایند و نسبت  
 با آنها سوء ادبی شده باشد از جای بجنبید و خود داری کردم بعد  
 از یک ساعت شوهرم با کمال پریشانی و اضطراب و زنگ رخسار پریده  
 وارد سفره خانه شده روی حسندی خود قرار گرفت ما همه ساکت  
 شدیم که شاید از وحشی بشنویم هیچ نکند و چشم من اشک ریزه کرد  
 که حضرات را از سفره خانه با طاق دیگر بر من چون خیلی متشوش بودم این

شاره نخینه او را نصیب و بلکه والتر از اول بر روی صندلی خود  
 نشستیم همان بزم از زن و مرد متابعت در کرده و طوری سکوت  
 در این محفل غلبه داشت که اگر یک کسی می پرید صدای بال او بگوش می رسید  
 شوهرم که اصرار مارا در توقف دید بدو سه نفر نوکر بسندی که مشغول  
 خدمت بودند اشاره کرد بیرون رفتند من تاب نیاوردم از  
 جای خود برخاستم نزدیک صندلی او رفتم و بازوی او را گرفته  
 گفتم چه خبر است یا خدیو و شکستگی یکی از ششهای خود را که میقیم اندن با  
 کلنگه بستند اصفا نموده یا نمود باند حادثه دیگر است جواب داد  
 که ایگاش چنین خبری بمن رسیده بود آنوقت بدون جواب با من  
 رو بجا آمیخی که حادثه بودند کرده بانهایت ادب کفایت تمنا دارم شما بیرون  
 بروید بید و آقایان تنها بمانند چه ما بعضی طالب مخصوص صدایم  
 که باید در میان خود مان طح نمایم حضور شما سبب اختلال جویس  
 خواهد بود اگر چه بعد از مسد اطلاع خواهید یافت اما حاله رفتن  
 به صلحت است اضطراب من و سایر خواتین ازین سخن بیش از پیش شده  
 پس چکدام از جای خود بجنبیدیم شوهرم گفت حالا که نمیروید  
 و میخواستید که از مطلب آگاه شوید پس بدانید قشونیکه در میرتبه ساخلو  
 بودند بر ضد انگلیس شوریده تمام صانعان انگلیسی خود را متعلق  
 ساختند بلکه هر چه فرنگی در آن شهر بود کشته شد و اکنون حرکت کرده است  
 و بی میآیند فرزان که او با قشون جمعی خود از دلی بقصد مقابل آنها را

است تقابل میکند این بود که ویلیام هر را احضار کرده که با تفاق او حرکت  
نمایند و این تقصیل را من از خود ویلیام و شینام ویلیام بواسطه نیک  
فکری و حسن خوئی که دارد سخن است بختند این تقریرات در حضور خواتین و  
مجانان محترم نماید علی الخصوص آلین نامزد خود را میخواست پریشان و  
به نظر بالجان مشاهده کند این بود که بعجز تمام بیرون رفته اما  
راهر کج کرده به پشت عمارت آمد و تفصیل را شفا پا برای من بیان کرد  
این تقریرات شوهرم تمام ما را که حاضر بودیم از شدت و پشت و پشت  
کو یا قالب بیروح ساخت که بیچو به قدرت حرکت در مانماند بعد از چند  
دقیقه که از بحالت بهت و حیرت زدگی قدری بخود آمدیم به کسی از مردوران  
که در اطاق بود بجهت از جای خود بسته دور شویم هم را گرفتیم و به یک  
سیکوی بی یک طرزی تفصیل این واقعه را از او سوال میکردیم علی الخصوص  
و نفر از خواتین حاضر که شوهرهای آنها از صاحبمنصبان فرج بیستم  
سپاهی بودند سپاهی عمارت از قشون بومی بودند و ستان پان  
و در میرتد ساخلو بعد از شنیدن این تفصیل که قشون سپاهی میرتد  
بصاحبمنصبان خود شوریده تمام آنها را قتل نمودند بنامی ناله و ندیدند  
و از شدت گریه و زاری بخود شده بزین افتادند و شترم که میخواست  
خطرات خود را از من بپنهان دارد روی خود را بدیوار کرده و دستها  
نیاز با سمان در از زار زار میکرد و بنامزد و عزیز خود ویلیام و نامزد  
من خواست که بظرف او رفته در آنجا شش گیرم و دل را برایش دهم و نفر

از دخترهای نکلیس که باو خرم هم سن و برای جشن عروسی او دعوت شده بود  
و امن لباس مرچسپیده بنای فریاد را گذاشتند هرچ و مرچ غری در عمارت  
و مزرعه ما بود استمد مردان حاضر که افعلی با اتفاق خواتین یا خواهران  
یا اولادشان بعروسی آمده بودند پریشان حال بودند طوری که خود  
نمیشناختند بجای اینکه جمع شده مشاوره در حفظ و حرمت ما از شتر  
شورش سپاهیان کنند هر کدام با کمال اضطراب و تشویش گرفتار  
حال خویش و یوم فیزاله من اخبیه در آن روز مشغول و معاین بودند و ما  
بدستمان در این موقعی که سکنی داشتیم لاحاله باستی طرف صدمه سپاهیان  
یا غی شویم زیرا که مزرعه و عمارت ما بر سر راه میدانم به هم ملی واقع  
بود و سپاهیان یا غی که از میدان بطرف دلی میآمدند لابد از اینجا باست  
عبور کنند تنها کسی که در میان آن طرابند داشت گران کشیش بود که باواز  
بلند از خدا سلامت ما را مشکت میکرد بعد از دعای زیاد سی و گریه و  
زاری بدرگاه باری تعالی عتقا تمامه انوان را از آن اطاق با طاق دیگر فرستاد  
و مردان را جمع کرد تا بهیئت اجتماع منشته با هم مشاوره و چاره برای  
خط خود از اینجا داشته نمایند من از سایر خواتین بیشتر حرکت نموده سایرین هم  
متابعت مرا کرده از اطاق بیرون آمده بایوان رفتیم جمعیت زیادی  
از پند بیما که زارین و خدمه شخصی ما بودند در ایوان حاضر شده و از این  
تفصیل قبل از ما مطلع گردیده وقتی که مرادیند انظار صدق و صدقا و  
نکات شناسی وفا نموده از من متمس شدند که آنها را مسلح بسلاح حرب سازیم



تا بقوه اسلحه با سحاندین مداخل نمایند من با شما جوانی نداده و یا مطلق خود  
 را که بکزن مبدی دوده پرستار او بودند نزد خود طلب نمودم و چون بنام  
 شیه نیش در بر گرفته بودم زیاد بسور و شیش زددم و در خود بجهت دفع شتر  
 از او قوه بیکم در شیدی یافتیم و او را بر سر دست گرفته باند ساختیم نو کربا  
 و حمد بات ما که این عمل خزن انگیزه از زمین شاپه کردند رقی برای آنهاست  
 و او را باز سجده اظهار وفاء حسن عقیدت نمودند و آنها ابالی این مزرعه طحاک  
 سنجیل یا از صمیم قلب دوست میداشتند زیرا وجه تصدیق که ما هر روزه عادت  
 بکدایان و بی نوابان کلشیم و پرستاری و تقدیر که نسبت بقدر ای تقیم و خصال تقیم  
 بندی می نمودیم و دود و غذا و لباسی که بدست خویش ساخته و پنجه و دونه  
 به ضای مردوزن درویشان کوی و برزان عطا میکردیم همه بدست و در  
 این مصلح بود و نه تنها در مزرعه بلکه در تمام شهر دلی و اطراف و نواحی آن میل در  
 احترام ضحفا و ابناء سپید بچود و سخاوت و نیکی و سخاوت جلوه کرده اظهار  
 نمودند و با نسبت بویل و ما قدری قلب همراه مملکت با نیت پیش خود تصور  
 کردیم که اگر سپاهی یعنی قشون بومی بندی انگلیس بدولت انگلیس یا غی و  
 طاعنی شده اما رعیت هندوستان عموماً بر خلاف سپاهیان بایل  
 و در غلب با طاعت ارادت دولت انگلیس میباشند و چون چنین است  
 کینیا می بند بظاهرت رعیت و قشون انگلیسی ساغروی هندوستان دفع  
 شتر شود شش و طیمان سپاهیان را خواهد نمود و امنیت و رفاهیت غی قریب  
 در تمام هندوستان برقرار خواهد شد اما این خوشحالیها و تصورات پیش از



گنجینه خاطر اقلی و مهیروی نماید و زیرا که در میان این جمعیت بندی  
 یک نفر رعیت ندیده تمامه این شخص که حضور داشتند و با اظهار خلوص  
 صداقت می نمودند خدمه و کارگر شخصی بودند رعایا که در این وقت باستی به  
 ملک ما می نمود و در سی بسته نزدیک بودند و بیدار نمی نمودند با خود گفتیم  
 رعایا یک برای انگلیسها مشغول زحمت بودند با سپاهیان بدست شد  
 و در باطن سعادت گردیده و میخواستند طایفی این چند ساله اطاعت و تعهدت خود را  
 نمایند باستی چنین باشد زیرا با نهایت مهر بانی که از طرف عموم ارباب  
 مالکین انگلیسی در باره رعایای هند می شد باز بواسطه تباین و اختلاف مذکور  
 همیشه از جبهه و سیاسی آنها آثار حسد پیدا بود و مکرر پلیس انگلیس بعضی  
 از آنها را که کینه خود را نمی توانستند کتمان و جلوه گیری نمود و علانیه نسبت  
 بآنها را با خداوندان ملک بی اعتمادی و بی اعتمادی میکردند تنبیهات  
 سخت می نمود اگر چنین است که من احتوا کرده ام پس باید بزودی منتظر وقوع  
 حوادث حرق و قتل و غارت شد در خاطر من این خیالات محسوس که رسوخ کرده  
 بود باز نه چندان بود که در آئینه و قضیت پیدا کرد در این بین شوهرم با  
 تمام مردهای مدعوین از اطلاق سفره خانه که مجلس مشاوره شده بود بیرون  
 آمدند بندها که خدمه ما بودند فریاد کشیدند که انگلیس باقی با او سپاهیان  
 یا غی وزمه و طاعنی محدود و فانی اسلحه ما به سید تا یکدله با آنها خشاک کنیم و  
 از خود رفیع خمت و ننگ پاس حق نماند ثمانه چنان دانستند ما هست که تا جان  
 در تن داریم جان مال شمارا بدست دشمن گذاریم با وجود آسایش و رفاهیت